

سالگرد خیزش ژینا و پرسش از «بدیل خیابان»

کارگاه دیالکتیک

۲۷ شهریور ۱۴۰۲

۱.

لشکرکشی دوباره‌ی جمهوری اسلامی به کردستان در سالگرد قیام ژینا و اشغال نظامی خیابان‌ها در همه‌ی شهرهای ایران دسترسی معترضان به خیابان را مسدود کرد و برگزاری تجمعات و تظاهرات خیابانی را بسیار پرهزینه‌تر و عملاً ناممکن ساخت. در این روز، تلاش‌های دلیرانه و پراکنده‌ی معترضان برای ایجاد شکافی در این پادگان سراسری، به‌طور وحشیانه‌ای سرکوب شدند و عمدتاً ناکام ماندند. در امتداد کاربست فزاینده‌ی سیاست ارباب توسط رژیم ایران، این سرکوب‌ها - عامدانه - اشکال وحشیانه‌تری یافتند تا نشان دهند که خیابان در کنترل مطلق حاکمان است و معترضان مطلقاً شانسی ندارند. اگر در نظر بگیریم که دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی دستگاهی عظیم و تماماً سازمان‌یافته است و از ماه‌ها قبل برای رویارویی با تحرکات مردمی در سالگرد قیام ژینا تدارک دیده بود (از جمله با موجی از دستگیری‌های پیش‌گیرانه و اقدامات ارباب‌گرانه)، این اتفاق نباید مایه‌ی شگفتی باشد؛ خصوصاً با نظر به وحشت حاکمان ایران از تداوم این خیزش و ید طولای آنان در سفاکی و شقاوت بی‌مرز برای بقا.

در واقع چیزی که باید مایه‌ی تعجب باشد و پروبلماتیزه شود آن است که با وجود اینکه این شیوه‌ی صف‌آرایی دستگاه سرکوب در برابر تحرکات سالگرد قیام ژینا قابل پیش‌بینی بود، ولی در فضای اکتیویستی خیزش، طرحی جایگزین (Plan B) برای مواجهه با این وضعیت محتمل به‌طور جدی مورد بحث و تامل جمعی قرار نگرفت. پرسش این است که اگر در مواجهه با یک دولت سرپا نظامی و خون‌ریز، خیابان نمی‌تواند تنها عرصه‌ی پیشبرد خیزش باشد، چه عرصه‌های دیگری می‌توانست/می‌تواند قابل دسترس باشد که مغفول مانده‌اند؟ دست‌کم یک پاسخ مهم به این پرسش را همه می‌دانند: اعتصاب. اما گویی پیشاپیش توافقی نانوشته وجود داشته که این پاسخ در شرایط فعلی ایران انتزاعی است یا راهکار واقع‌بینانه‌ای به‌سمت تحقق آن وجود ندارد. حال آنکه امروز باید پرسید خود این پیش‌فرض فراگیر تا چه حد واقع‌بینانه است؟ اگر با قیام ژینا مبارزه‌ی اکثریت فرودست و ستمدیده‌ی جامعه علیه حاکمیت وارد فاز آنتاگونیستی و بی‌برگشت شده است، خود این گسست و تحول کیفی چه امکانات مادی برای تغییر زمین‌دیرین بازی خلق کرده است؟ حال آنکه دینامیک تحولات درونی جامعه در اثر خیزش ژینا قاعدتاً باید دایره‌ی امکانات مبارزاتی ستمدیدگان را هم گسترش داده باشد. افزون بر این، اعتصاب مفهوم تکین و بسته‌ای نیست، بلکه انواع و نموده‌های مختلفی دارد و متعاقباً برپایی هر نوع اعتصاب، مراتب متفاوتی از ملزومات را می‌طلبد به‌نظر می‌رسد پیش‌فرض یادشده، بر تعمیم مفهوم خاص و کلاسیکی از اعتصاب بنا شده است.

با نظر به همه‌ی عوامل ساختاری و تاریخی‌ای که امکان تکوین آگاهی طبقاتی را در توده‌ی عظیم فرودستان جامعه‌ی ما مختل کرده‌اند، و با توجه به سرکوب مستمر و هدفمند تشکلیابی کارگران و تشکلهای کارگری، و نیز کارکردهای بازدارنده‌ی فشارها و تنگناهای بی‌امان معیشتی بر تکوین سوژگی جمعی (سرکوب مضاعف اقتصادی، افزون بر استثمار)، امکان برپایی اعتصابات هم‌پسته‌ی کارگری در همراهی با خیزش عمومی، هنوز با واقعیت انضمامی جامعه‌ی ایران ناهم‌خوان به‌نظر می‌رسد، یا دست‌کم بی‌واسطه قابل دسترسی نیست (به‌رغم برخی نمونه‌های موفق از اعتصاب‌های معلمان و کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی در سال‌های اخیر، که به‌همان نسبت اهمیت‌شان، با سرکوب‌های شدیدی مواجه شدند). اما برپایی «اعتصاب نمادین» (دست‌کم اعتصابات نمادین یک‌روزه) گامی قابل حصول است. برپایی اعتصابات در شهرهای کردستان، از جمله در روز ۲۵ شهریور (در سالگرد قیام ژینا) نمونه‌ای ملموس از امکان‌پذیری اعتصاب نمادین است (به‌رغم برخی خودویژگی‌های کردستان^۱). هدف و کارکرد اعتصاب نمادین، در معنای امتناع هماهنگ از کار و فعالیت حرفه‌ای، نه مختل کردن چرخه‌ی اقتصادی کشور (و از این طریق، اختلال در عملکرد دولت)، بلکه تقویت روحیه‌ی همبستگی مبارزاتی در مقابل تمهیدات ارباب‌گرانه‌ی دستگاه سرکوب است. اعتصاب نمادین با کاهش هزینه‌ی مشارکت در اعتراضات عمومی، دامنه‌ی مشارکت اعتراضی را در میان ناراضیان و ستمدیدگان گسترش می‌دهد و بدین طریق با حفظ امکان پایداری جمعی، روحیه‌ی مبارزاتی را ارتقا می‌دهد و زمینه‌ی پیشروی و تعمیق خیزش را فراهم می‌آورد. بی‌گمان احیای پتانسیل‌های «امتناع فعال و داوطلبانه» در قالب برپایی یک اعتصاب نمادین موفق، توفیقی سهل‌الوصول و زودفراجم نیست. باید به‌خاطر داشت که جامعه، از جمله گستره‌ی انبوه فرودستان و ستمدیدگان (تلویحا «پرولتاریای جدید»)، سرشار از تفاوت‌ها، ناهمگنی‌ها و واگرایی‌هاست؛ بخش قابل توجهی از این پرولتاریای جدید در روند اعتراضات توده‌ای غایب یا منفعل بوده؛ و بخشی هم بیش و کم با دولت همسو بوده است؛ و حتی آن بخشی از اعضای پرولتاریا که در خیزش فعال بوده‌اند، همگی لزوماً حامل مواضع سیاسی مترقی نبوده‌اند. با این اوصاف، نفس تدارک اعتصاب نمادین نیز، مانند هر هدف سیاسی دیگر، نیازمند پیکاری همه‌جانبه است و مستلزم زمینه‌سازی فعال سیاسی، روشننگری مستمر، گفتمان‌سازی، تمرین، ناکامی و تکرار است (و طبعاً حدی از سازمان‌یابی برای حفظ استمرار). این تمرین جمعی برای پرورش اشکال وسیع‌تر نافرمانی مدنی، درعین کمک به دوام و گسترش خیزش، با افزایش خودباوری و همبستگی ستمدیدگان، آگاهی طبقاتی آنان را ارتقا می‌دهد و بدین طریق میدان عمل گشوده‌تری برای فاعلیت جنبش کارگری در متن خیزش عمومی فراهم می‌آورد.

اگر اعتصاب سراسری در محیط‌های کار و تولید، بنا به قابلیت‌اش در فلج کردن نظم عادی امور و ماشین دولت، محمل و مرحله‌ای ضروری برای فراروی از اعتراضات خیابانی به‌سمت تغییر انقلابی موازنه‌ی قوا

۱ برخی خودویژگی‌های تاریخی کردستان عبارتند از: برجستگی ستم‌ملی و هویت جمعی تکوین‌یافته حول آن؛ جایگاه تاریخی احزاب کردی؛ و مازادهای سیاسی سابقه‌ی مبارزات جمعی در کردستان. این خودویژگی‌ها مسلماً بر امکانات مبارزه‌ی جمعی و مشخصاً برپایی اعتصابات نمادین در کردستان تأثیر داشته‌اند. با این حال، به‌میانجی دینامیک خیزش ژینا، فضای تاریخی متفاوتی گشوده شد که امکانات تکوین سوژگی سیاسی و ابتکار عمل‌های سیاسی را گسترش داد. برای مثال، پویش شعار «ژن، ژیان، ژزادی» از کردستان به سراسر ایران خود محصول چنین فضایی بود (و البته خود گشایش تازه‌ای را به‌همراه آورد).

باشد، اعتصاب نمادین گامی مقدماتی و ضروری در جهت ارتقای آمادگی عمومی برای تدارک آن است. برپایی اعتصاب نمادین در وهله‌ی نخست محدودیت‌های دسترسی به خیابان را پس می‌زند و میدان مبارزه (و از این طریق، دایره‌ی مشارکت در اعتراضات) را گسترش می‌دهد. همه می‌دانیم که طی سال‌های اخیر، خصوصاً پس از دی ۹۶، رژیم ایران برای جبران شکنندگی سیاسی‌اش، دستگاه سرکوب خود را مستمراً بسط داده است. اما بسط دستگاه سرکوب بیش از همه ناظر بر تسلط روزافزون بر خیابان بوده است (بخشی از آن هم معطوف به کنترل هرچه بیشتر فضای ارتباطات مجازی بوده است). اعتصاب نمادین شکل تعمیم‌یافته‌ای از نافرمانی مدنی است. طی قیام ژینا، پس از افول اعتراضات وسیع خیابانی، مهم‌ترین حوزه‌ی بروز نافرمانی مدنی، اقدامات فردی زنان در عدم تمکین به حجاب اجباری بوده است که آن هم عمدتاً محدود به عرصه‌ی خیابان بوده است. در مقابل، حکومت، در امتداد گسترش تسلط خود بر فضای خیابان، بخشی از دستگاه سرکوب خود را برای مهار و سرکوب این شکل از نافرمانی مدنی زنان سازمان‌دهی کرده است. بنابراین، کمترین درسی که از تجارب خیزش‌های توده‌ای سال‌های اخیر می‌توان گرفت آن است که برای عبور از بن‌بست سرکوب، باید زمین مبارزه را به‌گونه‌ای گسترش داد که دستگاه سرکوب نتواند دست بالا را داشته باشد؛ و مشخصاً اینکه می‌باید پهنه‌های مکملی را برای اعتراضات خیابانی یافت و فعال کرد.

۴.

محدودماندن اعتراضات توده‌ای به عرصه‌ی خیابان در سال‌های اخیر، مسلماً دلایلی مادی داشته است. پیش از همه، فقدان تحمیلی امکانات سازمان‌یابی و تشکلیابی در محیط‌های کار و در ساحت جامعه‌ی مدنی (به واسطه‌ی خفقان سیاسی و سرکوب ساختاری)، خیابان را به یگانه عرصه‌ی بی‌واسطه‌ی اعتراضات مردمی بدل کرده است. در شرایطی که سازمان‌یابی و سازمان‌دهی، در اثر کارکردهای ساختار سرکوب‌گر، با دشواری‌های بسیاری روبرو بوده‌اند، بسیج سیاسی به یگانه راهکار تدارک اعتراضات سیاسی و به اصلی‌ترین محمل تحول‌خواهی بدل شده است؛ خصوصاً که دسترسی نسبتاً آسان به مخاطبان وسیع از طریق شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی، امکان بسیج سیاسی را حتی به‌رغم خفقان سیاسی حاکم بر جامعه، تاحدی تسهیل می‌کند. بر چنین بافتاری، خیابان جایگاه ویژه‌ای یافته است. چون بسیج سیاسی معمولاً به حضور اعتراضی بی‌واسطه در فضای عمومی فراخوان می‌دهد و خیابان (در کنار شبکه‌های اجتماعی مجازی) - هم به‌طور واقعی و هم نمادین - نخستین عرصه‌ی دسترسی بی‌واسطه به فضای عمومی است. افزون بر این، خیابان امکان یافتن انسان‌های هم‌گام و هم‌صدا، امکان تجربه‌ی شور جمعی و همبستگی، امکان مختل‌سازی کوتاه‌نظم عادی امور، امکان دیده‌شدن اعتراض و نیز - دست‌کم به‌طور بالقوه - امکان گمنامی معترضان را فراهم می‌آورد. در عین حال، حضور و ایستادگی معترضان در خیابان (با پذیرش هزینه‌های سرکوب)، توأمان سوژه‌ی مقاومت و آشکال‌عریان سرکوب دولتی را رویت‌پذیر می‌کند و بدین طریق حقانیت سیاسی-اخلاقی اعتراضات را بازتاب می‌دهد و زمینه‌ی همدلی و - احتمالاً - همراهی طیف بیشتری از ناراضیان را فراهم می‌آورد (گرچه افزایش عامدانه‌ی دامنه‌ی سرکوب‌های عریان و افزایش هزینه‌های مشارکت در اعتراضات خیابانی، تمهیدی است که حکومت بی‌وقفه به کار می‌بندد تا همدلی به همراهی منجر نشود). همه‌ی این عوامل به خیابان چنان وزنی داده است که گاه تا سرحد فتیش‌سازی خیابان جلوه‌گر می‌شود.

توقف فعلی خیزش در مرحله‌ی بسیج سیاسی (و لاجرم تمرکز بر خیابان)، همچنین بازتابی است از توقف آن در مرحله‌ی حقانیت سیاسی-اخلاقی. اگر یکی از مهم‌ترین ملزومات پیشروی کیفی خیزش فراروی از فاز بسیج سیاسی به مرحله‌ی سازمان‌یابی باشد، معنا‌ی دیگر آن عبور از دغدغه‌ی حقانیت به دغدغه‌ی استراتژی پیروزی است. در مرحله‌ی حقانیت، تمرکز اصلی نهایتاً بر مقوله‌ی مشروعیت رژیم است و این هدف دنبال می‌شود که با نشان دادن نامشروع بودن رژیم، دایره‌ی مخالفان و معترضان افزایش بیابد. اما دست‌کم در جریان قیام ژینا (حتی اگر نگوییم از آبان ۹۸) بازمانده‌ی مشروعیت سیاسی-اخلاقی رژیم نابود شده است. در واقع ماندگاری رژیم در مقطع کنونی خود گواه روشن این واقعیت است که رژیم‌های خودکامه (خصوصاً در اشکال میلیتاریزه‌شده‌ی کنونی) قادرند بدون مشروعیت مردمی هم دوام بیابند و سلطه‌ی ستمگرانه‌ی خود را بازتولید کنند. پس در واقع، مساله صرفاً گسترش دامنه و شمار همدلان خیزش یا معترضان بالقوه نیست. مساله‌ی مهم‌تر این است که چگونه می‌توان امکانی فراهم کرد تا انبوه میلیونی شور و همدلی آزادشده به واسطه‌ی خیزش به سمت مشارکت بالفعل و موثر در روند خیزش (معترضان بالفعل) سوق یابد، طوری که پیروزی خیزش در چشم‌انداز قرار گیرد. در عین حال، مدتی است که بسیاری از فعالان به درستی از مقوله‌ی سازمان‌یابی به عنوان پاشنه‌ی آشیل خیزش یاد می‌کنند. مثلاً در فضای رسانه‌ای شعار «ماتم نگیریم، سازماندهی کنیم» به کرات رویت می‌شود. اما سازمان‌یابی و سازماندهی تنها زمانی پایه‌ی مادی می‌یابند که میدان مبارزه و امکانات مشارکت در آن گسترش یابند. و این ممکن نیست مگر آنکه از تمرکز بر خیابان و اعتراضات خیابانی فراتر برویم. برای این کار، نیازمند راهکارهای عملی هستیم که بی‌گمان با حدی از آزمون و خطا و یادگیری همراهند. تدارک اعتصاب‌های نمادین، برای گسترش دامنه‌ی امکانات نافرمانی مدنی، یکی از این راهکارهاست. چالش تاکنونی برپایی اعتصاب نمادین به سان تاکتیکی مکمل برای پیشبرد خیزش و خروج از بن‌بست کنونی خیابان، نه بیگانگی آن با زمینه‌های مادی جامعه، بلکه فقدان زمینه‌ی سیاسی است که اراده‌ای جمعی در جهت تدارک و برپایی آن را پرورش دهد. بخش مهمی از این فقدان (زمینه‌ی سیاسی)، با شرایط اسفبار حاکم بر فضای سیاسی اپوزیسیون پیوند دارد.^۲

۴

رویکردهایی که در وفاداری به خیزش ژینا همچنان صرفاً بر بسیج سیاسی و بر خیابان پای می‌فشارند، در واقع ناخواسته صدا و استدلال نیروهایی را تقویت می‌کنند که با ارجاع به افول اعتراضات خیابانی، از پایان خیزش ژینا دم می‌زنند. پیش از همه، دستگاه تبلیغاتی رژیم ایران با تمام توان‌اش می‌کوشد چنین تصویری را تلقین و تکثیر کند. و مهم‌تر اینکه، حاکمان ایران با تکیه بر رواج نسبی چنین درکی از خیزش (یعنی تقلیل خیزش به اعتراضات خیابانی)، تمام دستگاه سرکوب خود را بسیج و سازماندهی کرده‌اند تا بار دیگر بر خیابان تسلط بیابد و «اغتشاشات خیابانی» را سرکوب و «پاک‌سازی» کنند. و کیست که بتواند انکار کند که به‌رغم تداوم اشکال دیگری از مبارزه، دستگاه حاکم در کار بازبازی تسلط‌اش بر خیابان و «امن‌سازی»

۲ مشخصاً در اثر همکاری تنگاتنگ ارتجاعی‌ترین نیروهای اپوزیسیون با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای (عمدتاً گفتارسازی به میانجی رسانه‌های مین‌استریم)، پیوند سیال میان گفتمان موثر بر خیزش با نیازمندی‌های درونی خیزش و امکانات درونی جامعه تا حدی گسسته شد؛ مثلاً به واسطه‌ی دامن‌زدن به سیاست‌نخبگان، انگاره‌ی نجات‌دهنده‌ی خارجی، یا بازی مسموم سلطنت‌طلبی.

خیابان کمابیش موفق بوده است. پس، اگر این تصویر خیابان محور از خیزش ژینا، در میان انبوه ناراضیان و معترضان بالقوه و بالفعل هم به تصویری فراگیر بدل شود، رژیم ایران شانس بالایی برای مهار پتانسیل‌های خیزش خواهد داشت. چون همراهی با خیزش به انتظار همگانی برای در رسیدن فرصت‌ها و مناسبت‌هایی برای حضور انبوه معترضان در خیابان‌ها بدل می‌شود و سپس، در مواقعی مثل سال‌روز قیام ژینا «منتظران» با مشاهده‌ی بن‌بست اعتراضات خیابانی خواه‌ناخواه ناچارند بر داعیه‌ی رژیم و هوادارانش مهر تایید برنند؛ اینکه دست‌کم تا اطلاع ثانوی «بساط اغتشاشات خیابانی جمع شده است!». از آنجا که تبعات این درک (خیابان‌محوری) تاثیرات مستقیمی در ایجاد سرخوردگی وسیع در جامعه خواهد داشت و به حس استیصال عمومی دامن خواهد زد، القای آن دقیقاً همان نتیجه‌ای است که حاکمان با تشدید بی‌مرز سرکوب‌های خیابانی در جستجوی آن‌اند. چون چنین نتیجه‌ی احتمالی دست‌کم موقتا رژیم را در برابر تداوم و پیشروی خیزش بیمه می‌کند و از این نظر دستاورد بزرگی برای حاکمان خواهد بود.

در مقابل، می‌دانیم که خیزش انقلابی ژینا تا همین جا شکست بزرگی را بر حاکمان جمهوری اسلامی تحمیل کرده است. چون نه فقط بازمانده‌ی مشروعیت سیاسی و اخلاقی رژیم حاکم را به کلی از میان برده، بلکه در کنار بازیابی سوژگی زنان و انسان‌های حاشیه، هنجارها و الگوهای بدیل و مطالبات رادیکالی را در فضای فکری جامعه نهادینه کرده است؛ و بدین‌سان با ایجاد جهشی کیفی در تاریخ مبارزات مردمان جغرافیای ایران، بازگشت به نظم گذشته را ناممکن کرده است. این مهم‌ترین دستاورد تاریخی خیزش ژیناست و همان نقطه‌ای است که این خیزش را به‌رغم پیوندهای درونی‌اش با خیزش‌های قبلی و بهره‌مندی از دستاوردهای مبارزاتی پیشین، به‌سان فراروی دیالکتیکی از مبارزات گذشته، از آنها متمایز می‌کند. این ویژگی شاخص، همچنین بن‌مایه‌ی استدلالی این باور است که «انقلاب ادامه دارد». اما اگر بناست چنین درکی، فراتر از رضایت‌مندی صرف از کارنامه‌ی خیزش، دست‌مایه‌ی پیشروی خیزش شود، باید بتواند تصویرپردازی مطلوب دولتی از هستی خیزش را به‌عقب براند و مشخصاً تصویر قیام ژینا به‌سان اعتراضات خیابانی را به‌چالش بکشد. توفیق در این کار مسلماً با روش‌های سلبی و شعاری حاصل نمی‌شود، بلکه نیازمند آن است که درک کیفی از قیام ژینا و دستاوردهای آن، با استراتژی پیروزی مفصل‌بندی شود. از این منظر، تکرار اینکه ما ستم‌دیدگان در مبارزات مان علیه رژیم حاکم بر ایران و نظم مسلط بر این جغرافیا برحق هستیم اصلاً کافی نیست. چون حقانیت فی‌نفسه پیروزی نمی‌آورد و توقف در حقانیت‌مداری و بن‌بست تحمیلی خیابان می‌تواند سرخوردگی و انفعال را عمومی سازد. پس از آن، کارکرد فشارهای بی‌امان معیشتی (سرکوب مضاعف اقتصادی) تیر خلاصی خواهد بود - تا اطلاع ثانوی - بر شبی که با قیام ژینا بیدار شد؛ تا زندگی ستم‌دیدگان به مدار رنج و بردگی روزمره بازگردد؛ و این چیزی نیست جز بازتولید نظم مسلط به‌رغم عدم مشروعیت قدرت حاکم.

بنابراین، دقیقاً به‌دلیل اینکه برحق هستیم، باید پیروز شویم؛ در غیر این صورت با وجود برحق‌بودن، محکوم به آن خواهیم شد که همچنان از زندگی و آزادی محروم بمانیم. پس، باید میدان مبارزه را گسترش بدهیم. تنها از این طریق است که می‌توانیم روزی خیابان‌ها را نیز باز پس بگیریم و پس از پاک‌سازی رد تانک‌ها و زره‌پوش‌ها و چکمه‌های نظامیان، نام و چهره‌ی ژیناها را بر سنگفرش‌ها و دیوارها حک کنیم.